سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۳
شماره ۴۱۷۵
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

چرا غرب با چین سرناسازگاری دارد؟

غربی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که رفتار پکن به‌جای «دولت- ملت» بر مبنای «تمدن- دولت» و در تضاد با مفاهیم غربی است

فاطمه بریمانی
خبرنگار گروه جهان‌شهر

رصد تحولات بین‌المللی در دو دهه گذشته، به‌خوبی بیانگر منازعه بین قدرت‌های جهانی است. تقابل جدی غرب به سرکردگی آمریکا با چین و روسیه به‌وضوح بیانگر ورود جهان به عرصه جدیدی است. شاید اگر روسیه به دلیل نگرانی از توسعه ناتو به جنگ اوکراین ورود نمی‌کرد، غرب برنامه مهار چین را پیچیده‌تر پیش می‌برد. اما چرا تا این اندازه چین برای غرب خطر و اغلب دشمن شماره یک به حساب می‌آید؟ پاسخ این پرسش را دانشمندان ژئوپلیتیک بهتر درک می‌کنند. آنان ریشه این تقابل را به مفهوم «تمدن- دولت» پیوند می‌زنند که در آن چین سعی کرده به‌جای «دولت- ملت» یک «دولت- تمدن» باشد. در این قالب چین برگرفته از تاریخ طولانی و پیوسته و انسجام فرهنگی‌اش عمل می‌کند و از این منظر در تقابل با دیدگاه‌های جهان‌شمول غربی است. در این راستا محمد مسجدجامعی، دانش‌آموخته دکتری ژئوپلیتیک از دانشگاه پیزای ایتالیا در نشستی با عنوان «دولت‌های تمدنی؛ ژئوپلیتیک قطب‌بندی‌های کنونی» به بررسی جزئی‌تر این تقابل و چرایی آن پرداخت. متن کامل این نشست را در ادامه می‌خوانید.

واقعیت این است که موضوع دولت‌های تمدنی، اصولا موضوع جدیدی است. ظاهرا اولین کسی که این موضوع را مطرح کرده، آقای لوسین پای است. او در دهه ۹۰ مقاله‌ای در مورد چین نوشته و این موضوع را مطرح کرده و از چین به‌عنوان دولت- ملت نه، بلکه به‌عنوان تمدن- دولت نام برده است. البته دیدانتقادی هم نسبت به این موضوع دارد، یعنی به آینده چین در دهه ۹۰ خوشبین نیست. قبل از اینکه موضوع را عرض کنم، اینکه این عنوان تمدن- دولت یا تمدن‌های دولتی یا تمدن دولتی تقریبا در سه، چهار سال اخیر از ۲۰۱۹ به بعد مطرح شده است. در ذیل این عنوان مباحث خیلی زیادی هم مطرح می‌شود. با جست‌وجویی کوچک در فضای مجازی تحت عنوان Civilization state مقاله‌های متعدد و حتی کتاب در این زمینه وجود دارد. ولی آن مقدار که مطلع هستم، در فضای ادبیات سیاسی ایران خیلی مطرح نشده است. شاید هم به عنوانی مطرح نشده باشد. خیلی موارد نادری است که در این رابطه وجود دارد. به هر صورت از این عنوان شاید مناسب‌تر بود که عنوان مفهوم‌تری را برای این ارائه انتخاب می‌کردیم، ولی این عنوانی که انتخاب شده، «دولت‌های تمدنی، ژئوپلیتیک قطب‌بندی‌های امروز» به معنی دقیق کلمه به اصطلاح تعبیری دقیق و جامع و کامل از آنچه در حال حاضر در زمینه دولت‌های تمدنی مطرح است.

پس تا اینجا این را عرض کردم که این ترجمه همان Civilizationstate یا Civilizational state است که هر دو را به کار می‌برند. قدیمی‌ترین دفعه‌ای که این موضوع مطرح شده به دهه ۹۰ و آقای لوسیان پای برمی‌گردد ولی مطالبی که پای بیان می‌کند خیلی اولیه و غیردقیق است. در حال حاضر این مفهوم- به‌نوعی- دقیق شده است.

آشنایی خودم را با این موضوع هم باید بگویم. طی تماس‌های اینترنتی که با اساتیدی خارج کشور داشتم که آنها را می‌شناسم و از دوستانم هستند، بعضا در مورد همین موضوع «دولت‌های تمدنی» صحبت می‌شد ولی برای من این موضوع خیلی روشن نبود. تا اینکه آقای په‌په اسکوبار تحلیلگر خیلی معروف و متخصص آسیا و اوراسیا و دنبال‌کننده مسائل ایران، بعد از حادثه سقوط بالگرد رئیس جمهور چند مطلب نوشت. در یکی از آنها اشاره‌ای به ملاقاتی کرد که در شب حادثه رئیس جمهور روسیه با اعضای عالی‌رتبه نظامی امنیتی‌اش با حضور سفیر ایران داشت. در پایان مطلب این سه کشور (چین، روسیه و ایران) را به عنوان تمدن دولت مطرح می‌کند و می‌گوید همگرایی اینها به طور کلی قطب جدیدی را در دنیای امروز و فردا ایجاد خواهد کرد. بعد از این من سفری داشتم و با اساتید مختلف در این زمینه به صورت حضوری صحبت کردم. به هر صورت نکاتی را که خواهم گفت تازه و جدیدند و خیلی از آنها با توجه به صحبت‌های مفصلی بیان می‌کنم که با همه آن اساتید خارجی داشتم.

برای اینکه روشن شود داستان سر چیست و برای چه این اصطلاح در آمده و می‌خواهند در ضمن این اصطلاح چه بگویند، باید تبیین کنیم. داستان به این معنا که خود تمدن- دولت به چه معنی است و اینکه چه ارتباطی با ژئوپلیتیک دنیای امروز دارد و چه ارتباطی با موضوع قطب‌بندی‌های جدید دارد. مساله این است؛ اول سعی می‌کنم موضوع را بگویم. تمدن- دولت به چه معناست و چه ارتباطی با تمدن دولت و این مفهوم با ژئوپلیتیک امروز دارد و درعین حال چه ارتباطی با قطب‌بندی‌های جدید امروز دارد؟

چرا چین این‌گونه است؟

اصل موضوع از چین شروع می‌شود. به این معنا که از اوایل سال ۲۰۰۰ احساس کردند رفتار چین به اعتباری، منطق رفتاری چین به‌عنوان یک کشور خیلی متفاوت با ملت- دولت‌های دیگر است. برای اینکه این رفتار را بتوانند تجزیه و تحلیل کنند، به این رسیدند که چین در سیاست خارجی‌اش به‌عنوان یک تمدن- دولت عمل می‌کند نه یک ملت- دولت! چرا اینطور است؟ یعنی با توجه به چه شواهد و قرائنی به این رسیده‌اند که رفتار چین، رفتار دولت- ملت نیست و رفتار تمدن- دولت است؟ به‌طور خلاصه منشأ تمدن جدید، دولت‌های اروپایی و بعد آمریکا به‌عنوان دولت‌های غربی هستند. نکته اینکه طی قرن بیستم و بیست‌ویکم کشورهایی هستند که به‌لحاظ تکنولوژیکی و صنعتی و علمی کم‌وبیش خودشان را به کشورهای توسعه‌یافته رسانده‌اند. مثال خیلی خوب آن ژاپن است. به اعتباری مثال دیگرش کره جنوبی است. مثال‌های دیگری هم دارد. فرض کنید کشورهای کوچکی مثل سنگاپور و تایوان را هم بتوانیم درنظر بگیریم. ژاپن طی ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال اخیر و در موارد دیگر طی ۵۰ سال اخیر به‌لحاظ تکنولوژیکی و زیربنای علمی و صنعتی خودش را به سطح کشورهای توسعه‌یافته رسانده و بعضا مانند ژاپن حتی پیش‌تر رفته‌اند، یعنی ژاپن به‌لحاظ قدرت علمی، صادراتی، قدرت صنعتی از عموم کشورهای اروپایی جلوتر است، حتی از کشورهای پیشرفته اروپایی جلوتر است. اما نکته این است که این کشورها علی‌رغم اینکه توسعه، قدرت علمی و صنعتی پیدا کرده‌اند، رفتار سیاسی‌شان در چهارچوب همان منطق سیاست بین‌المللی بوده که تعریف شده بود. البته این را عمدتا فرنگی‌ها تعریف کرده‌اند. ژاپن را در نظر بگیرید؛ از نظر سیاست خارجی، سیاست اقتصادی و روابط دوجانبه با کشورهای توسعه‌یافته اروپایی در همان چهارچوب خیلی تفاوت ندارد. در همان چهارچوب فکر و عمل می‌کند و جلو می‌رود، حتی کشور نسبتا کوچک و دقیقا خیلی سریع صنعتی‌شده‌ای مانند کره جنوبی هم به این صورت است.

در مورد چین نکته این است که دیدند این کشور فوق‌العاده سریع- به‌نوعی سریع‌تر از ببرهای آسیایی- سریع‌تر و بنیادی‌تر رشد می‌کند. به این معنا که بتوانید جمعیت یک میلیارد و ۳۰۰ میلیونی را حرکت دهید و در مدت کوتاهی صدها میلیون را از زیرخط فقر به بالای خط فقر بکشید و به دومین قدرت اقتصادی و صادراتی دنیا تبدیل شوید، نیمچه معجزه است. جریان خیلی مهمی است، بنابراین چین صنعتی شد، چنانکه ژاپن و کره جنوبی هم صنعتی شدند و به همان سطحی رسیدند که کشورهای توسعه‌یافته غربی رسیده بودند، بلکه جلوتر رفت، ولی دیگران منطق سیاسی، رفتاری، رفتار سیاسی‌شان در همان چهارچوبی بود که روابط بین‌الملل در زمینه‌های مختلف تعریف کرده بود. در مورد چین دیدند اینطور نیست، یعنی کاملا صنعتی شده، قدرت بزرگ صنعتی اقتصادی است، حتی قدرت علمی است و در بعضی از زمینه‌ها حتی از همتایان آمریکایی و اروپایی جلوتر است، اما نوع رفتارش با دیگران فرق می‌کند. پکن در چهارچوب دولت- ملت نیست، لذا پرسش اصلی این شد که داستان چیست؟

۳ نکته درباره تفاوت رفتاری چین

اینکه رفتارش فرق می‌کند، احتیاج به مقداری توضیح دارد. تقریبا در سه شاخه این تفاوت را می‌بینیم؛ در شاخه اول، مربوط به رابطه دوجانبه‌ای است که می‌خواهد با کشورهای دیگر برقرار کند؛ چه کشورهای جهان سوم و چه کشورهای تراز دوم اروپا- که این تراز دوم را توضیح خواهم داد- یا حتی با کشور عجیب‌وغریبی مانند افغانستان طالبان! دیدند نوع برخورد چین و نوع سیاستگذاری‌اش کلا با دیگران فرق می‌کند. به این معنی که می‌گوید آنچه به‌عنوان حاکمیت در هر کشوری وجود دارد به‌رسمیت می‌شناسم و با توجه به همان حاکمیتی که وجود دارد، رابطه برقرار می‌کنم، بنابراین درباره مسائلی مانند عدم رعایت مسائل حقوق بشری، عدم رعایت کدهای اقتصادی و مسائل تجاری اصلا بحث نمی‌کند.

نکته دیگر در مورد ارتباط با دیگران این است که عملا تا حدود زیادی این طور عمل می‌کند و تعریفش از رابطه با دیگران به تعبیر خودشان برد- برد است؛ هم من نفع ببرم، هم تو. هم کشور من منتفع شود و هم تو.

نکته آخر در مورد رابطه دوجانبه این است که به آنچه قول می‌دهد عمل می‌کند. مخصوصا در زمینه کارهای زیربنایی نه تنها از نظر عمل کردن، بلکه سرعت و دقت عمل خیلی متفاوت از سایر کشورهای غربی است. خود متخصصان آلمانی هم این را می‌گویند که آنها از ما بهتر و سریع‌تر عمل می‌کنند. بهتر عمل می‌کنند را کمی با تامل می‌گویند اما اعتراف می‌کنند سریع‌تر و دقیق‌تر عمل می‌کنند، لذا موضوع این است نوع رابطه‌ای که با کشورهای دیگر برقرار می‌کنند- چه جهان سوم باشد و چه غیر از جهان سوم- متفاوت است.

موضوع دوم این است که عمیقا آینده‌نگرانه کارشان را انجام می‌دهند. این را یکی از همین مهندسان که مسائل ژئوپلیتیکی را خیلی خوب می‌داند، می‌گفت. می‌گفت در دهه ۹۰ زمانی که کسی کنگو را تحویل نمی‌گرفت، چین مذاکره با کنگو را آغاز کرد و به آنها کمک‌های خوبی کردند و عملا کبالت کنگو را در دست گرفتند. در حال حاضر ماشین‌های الکتریکی و برقی چینی در دنیا در جایگاه نخست است، یعنی به‌عنوان پیشرفته‌تر و از همه اقتصادی‌تر شناخته می‌شود. برای همین هم هست که اخیرا اتحادیه اروپا برای ماشین‌های الکتریکی چینی، ۲۵ درصد مالیات را افزایش داد و آنها به آن واکنش نشان دادند، بنابراین دیدند چینی‌ها نوعی آینده‌نگری دارند. همین موضوع کمربند- جاده، دوباره مساله موردی نیست. یک ابتکار بلندمدت و خیلی کلان و گران است. کارهای زیادی برای آن باید انجام شود. این ابتکار را دارند و خیلی هم سریع برای ایجاد مقدماتش اقدام کردند و می‌کنند، یعنی توان‌شان یا بهتر است بگوییم تلاش‌شان جهت اجرای پروژه‌های کلان بین قاره‌ای که دارند فوق‌العاده بالاست و ناشی از همان برنامه‌های بلندمدت‌شان است یا فرض کنید ابتکاری دارند به نام «ابتکار: ۱+۱۶ راهبرد همکاری چین و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی» (CEE) این ابتکار مربوط می‌شود به کشورهایی که در حوزه اروپا شرقی و مرکزی قرار دارند. درواقع ۱+۱۷ بود که البته ظاهرا لیتوانی از آن خارج شد و شدند ۱+۱۶، با اینها به‌نظرم از حدود ۱۰ سال پیش‌تر وارد مذاکره شد تا مشغول همکاری شوند و فوق‌العاده سریع جلو رفتند. تا آن مقدار که در مدت کمی عدد توریست‌های چینی به این کشورها از ۲۴۰ هزار نفر به حدود ۹۵۰ هزار نفر رسید، بنابراین نوع کار و اقدام متفاوت است. البته چین کشور بزرگ، پرامکانات و پرجمعیتی است ولی کم‌وکیف کارش با دیگران فرق می‌کند.

مساله سومی که در این میان وجود دارد به بریکس ربط دارد. البته درست است که این ابتکار بریکس مربوط به چین نیست اما ستون فقرات بریکس، چین است؛ هم به‌لحاظ مالی و هم پروژه‌ای و هم طرح و اندیشه. در سازمان اقتصادی شانگهای هم همینطور است. این ابتکارهای چینی است.

به اصل موضوع برگردم. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم کشورهایی هستند که به‌سرعت رشد کرده‌اند و به سطح دیگران رسیده‌اند. چین هم به همین کیفیت است، البته به اعتباری شاید بیش از دیگران باشد ولی حتی یک کشور نسبتا پرجمعیتی مثل ژاپن چنین داعیه‌های سیاست‌ها و برنامه‌هایی ندارد. چه در مورد برنامه‌های کلان درازمدت و چه در مورد ایجاد سلسله ابتکارهایی که در حال حاضر ظاهرش اقتصادی است. بالاخره اقتصاد یک بخش مهمی از سیاست است. سیاست بدون اقتصاد خیلی مفهوم نیست. مهم‌ترین پشتوانه سیاست، خود اقتصاد است. پس ما با یک پدیده جدید به نام چین مواجه هستیم. نکته اصلی این است که چینی‌ها بسیار خویشتن‌دارند و بسیار مایلند به مراتب ضعیف‌تر از آنچه دیگران در مورد آنها فکر می‌کنند، نشان دهند و حرف‌ها و منویات خودشان را خیلی کم بیان می‌کنند. البته در دو سال اخیر در مواردی که احساس می‌کردند طرف مقابل- به‌ویژه آمریکایی‌ها- دارند افراط می‌کنند، خیلی محکم جواب می‌دادند. به هر صورت با اعتمادبه‌نفس جواب می‌دادند. همیشه اعتمادبه‌نفس‌شان را دارند. اما نکته این است که اصولا فوق‌العاده خویشتن‌دار هستند. علی‌رغم این خویشتن‌داری و اینکه ما هدفی غیر از توسعه جهانی و همکاری عمومی برای جهانی بهتر، زمینی آبادتر و محیط زیست‌گونه‌تر نداریم، احساس می‌کنند این کلا در چهارچوب دولت- ملت نمی‌گنجد. تفکرات چین، سیاست‌هایش، برنامه‌هایش، آینده‌نگری‌اش درون چهارچوب نیست.

چین چیست؟

لذا برای اینکه به این برسند که چین چیست، به همین تعریفی که از تمدن- دولت گفتم، رسیدند. پکن بیش از اینکه بخواهد کشور خودش را در معنی دولت- ملت نمایندگی کند، در مفهوم تمدن- دولت نمایندگی می‌کند. بعد که به این نتیجه رسیدند، چنانچه گفتند از چین شروع شد، هنوز هم محور اصلی این تفکر تجربه چین است. دیدند دیگرانی هم هستند که به‌مراتب بیش از دولت- ملت هستند. در بین دیگران، در درجه اول مخصوصا بعد از جنگ اوکراین، به دلایل مختلف متوجه روسیه شدند. همان‌طور که اسکوبار هم در تحلیلی می‌گوید، دیدند روسیه هم به این صورت است. یعنی روسیه پوتین و لاوروف نه روسیه یلتسین، روسیه‌ای است که تا اندازه‌ای یک تمدن- دولت است. از نظر آنها البته ایران هم یک تمدن- دولت است. یکی از کشورهایی که به‌عنوان تمدن- دولت زیاد از آن می‌نویسند، هند است. اینکه هند موجود بیش از اینکه یک دولت- ملت باشد، یک تمدن- دولت است. تا اندازه‌ای در مورد ترکیه هم این را می‌گویند. البته موارد دیگری نیز وجود دارند. تا اندازه کمی در مورد مصر هم چنین می‌گویند.

نکته این است که با توجه به مجموع شرایط، سیاست‌ها و منطق رفتاری که وجود دارد، به این رسیدیم که کشوری مانند چین تمدن- دولت است و همچنین به این نتیجه رسیدیم که کشوری مانند روسیه و برخی دیگر از کشورها هم تمدن- دولت هستند. نکته این است که تمدن- دولت‌ها به دلیل خصوصیت تمدن دولتی و شرایط عمومی جهانی، به همدیگر جذب شدند. مخصوصا آن جذبی که بین روسیه و چین در حال حاضر وجود دارد، خیلی نیرومند است. به این معنی که روسیه تحت فشار ناتو و آمریکا است و اصلا در جنگ با اوکراین، اوکراین رقمی نیست که بخواهد با روسیه طرف شود، بلکه عملا وسیله‌ای است برای مجموعه ناتو، آمریکا و اروپا که در مقابل روسیه قرار دارند. یک موقع این را کتمان می‌کردند اما الان صریحا می‌گویند. لذا چنین شرایطی بین روسیه و مجموعه غرب وجود دارد. اصلا هیچ موقعی در ادبیات روسیه این مقدار غربی که توسط مقامات روسیه بیان می‌شود، مورد توجه نبود. در کشوری مانند ایران خیلی غرب گفته می‌شود اما در روسیه قبل از داستان اوکراین، این مقدار اصطلاح غرب، و غرب به‌عنوان یک مفهوم و دشمن، بسامد نداشت. الان خیلی گفته می‌شود. بنابراین در حال حاضر کشوری مانند روسیه تحت فشار آنها است. بخشی از فشاری که برای روسیه هست، عملا برای این است که چین را تحت فشار بگذارند. یعنی اگر پل اول که روسیه است را بشکنند، به مراتب می‌توانند چین را هم بشکنند. حالا نه به لحاظ نظامی بلکه به طور کلی در شرایطی که وجود دارد. لذا طبیعی است که این دو با همدیگر پیوند پیدا کنند و با هم مکمل باشند. در حال حاضر علی‌رغم تحریم‌های علیه روسیه و نظارت شدیدی که وجود دارد تا کسی با روسیه ارتباط نداشته باشد، چین با روسیه ارتباط دارد. مقداری کمتر از ۳۰۰ میلیارد دلار رابطه تجاری فی ما بین‌شان است.

چین در هر حالت قطب می‌شود

نکته این است که کشوری مانند چین به‌عنوان یک ائتلاف یا اتحاد سیاسی نیست، بلکه در آنجا یک تمدن- دولت وجود دارد. از نظر خیلی‌ها در روسیه پوتین هم تمدن- دولتی وجود دارد. در نتیجه تجاذب بین این دو، بیش از اینکه یک تجاذب سیاسی باشد، یک جذب شدن تمدنی- دولتی است. پس خیلی محکم هست. این ائتلاف به نفع هر دو است. اگر صرفا سیاسی بود، این مقداری که در حال حاضر به نفع هر دو هست، نبود.

چین به تدریج تبدیل به یک قطب خواهد شد. قطب این طور نیست که به صورت قراردادی شکل بگیرد. در مسیر تحولی که جلو می‌رود، بالاخره یک قطب پیدا می‌شود. مثالی می‌زنم. بعد از سقوط بلوک شرق خانم مارگارت تاچر، نخست‌وزیر انگلیس بود. موضوع این بود که اروپایی‌ها برای خودشان یک ارتش مستقل غیر از ارتش ناتو داشته باشند. یعنی به‌عنوان یک مجموعه، ارتش مستقل اروپایی داشته باشند. از کسانی که با این ایده خیلی مخالف بود و مرتب اعلام می‌کرد، تاچر بود. شاهد مثال حرف او است. حرف او این بود که این ارتش مستقل اروپایی در سیر تحولی خودش درنهایت در مقابل آمریکا قرار می‌گیرد. این ربطی به تصمیم خاصی ندارد. در سیر تحولی خودش در مقابل آمریکا قرار می‌گیرد، فلذا به‌شدت مخالف تشکیل ارتش اروپایی بود. این را فقط به‌عنوان شاهد مثال گفتم. یعنی یک موضوع در جریان تحولی خودش به مساله‌ای تبدیل می‌شود. اینکه جهان یک قطبی بعد از سقوط بلوک شرق شکل گرفته است، اینجور نیست که کسانی جمع شوند و بخواهند قطب جدیدی را بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای ایجاد کنند. یک سری پیش‌زمینه وجود دارد و یک سری نزدیکی‌هایی و حتی یک نوع دوستی و همکاری و درنهایت اتحادی ایجاد می‌شود و به طور طبیعی در سیر تحولی یک قطب جدیدی به وجود می‌آید.

موضوع این است که این مجموعه‌ها و کشورهایی که دولت- ملت نیستند، بلکه تمدن دولت هستند به طور طبیعی در شرایط موجود به هم نزدیک می‌شوند و در سیر تحولی خودشان تبدیل به یک قطب می‌شوند. این قطب‌بندی نتیجه طبیعی پیدا شدن سلسله کشورهایی است که آن کشورها تمدن- دولت هستند که در حال حاضر در راس‌شان چین است و این جریان تا سالیان طولانی هم ادامه پیدا خواهد کرد. یعنی اگر قرار باشد قطب دومی پیدا شود، در راس آن چین است. اگر قرار باشد قطب‌های مختلفی وجود داشته باشد مشکلی نیست اما یکی از قطب‌های مهم چین خواهد بود.

این جریان تمدن- دولت است که به طور خیلی خلاصه ارائه کردم. اینکه خود چین به‌عنوان یک کشور چطور به این نقطه رسید، مهم است. چین در زمان مائو هم بود، در زمان قبل از مائو هم بود، یعنی در زمان قبل از انقلاب کمونیستی بود ولی آن موقع این طور نبود. البته چین همیشه امپراتوری بوده و تا اواسط قرن ۱۷ بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را داشته است. آن زمان حجم اقتصادش از اقتصاد انگلستان بیشتر بود. ولی طی دو قرن اخیر چین خیلی ضربه دید. اجمالا چه شد که چین از خودش چنین ویژگی‌ای را بروز داد که از دولت- ملت به تمدن- دولت تبدیل شد؟ این دیگر بیان مفصلی است که اگر دوستان اجازه بدهند بحث را در اینجا نگه می‌دارم و در جلسه دیگری مستقلا به آن می‌پردازم.

این مساله دولت‌های تمدنی آیا با مبحث گذار در نظم بین‌الملل ارتباطی دارد؟ من خاطرم هست که دکتر دهقانی فیروزآبادی اشاره می‌کردند اگر دوقطبی باشد، یک قطب آن قطعا آمریکا است، سه‌قطبی هم شود باز یک قطبش آمریکا است. چندقطبی هم شود همین طور خواهد بود. این با آن مساله ارتباط دارد که ما مثلا سه‌قطبی چین و آمریکا و روسیه را داشته باشیم؟

مساله این نیست که در حال حاضر فقط آمریکا به‌عنوان یک قطب، حاکم است و وجود دارد و قطب‌های دیگر وجود ندارند. موضوع اصلی در اینجا این است که کشوری مانند چین نمی‌گوید من هم یک قدرتی هستم همان طور که شوروی و پیمان ورشو در گذشته قدرتی بود. موضوع این است که چین در بسیاری از مسائل حقوق، اقتصاد و تجارت بین‌الملل، سیستم بانکی و ارزی و اصلا نسبت به همه اینها حرف دارد. نه اینکه حرف دارد، بلکه طرح خودش را دارد. به این معنی که اصلا در تعارض با این نوع بانک جهانی است؛ می‌خواهد آن را عوض کند. در تعارض با کیفیت تجارت جهانی است؛ می‌خواهد آن را تغییر دهد. لذا موضوعی که هست فقط یک رقابت سیاسی بین قطب‌های قدرتمند نیست که مثلا تا سال‌های اخیر آمریکا بود؛ الان دو تا رقیب اصلی دیگر هم وجود دارند. این قطب‌ها کشورهای نیم‌قطب هستند (هند و برزیل). موضوع این نیست که فقط قطب جدیدی پیدا شود، اصلا چین نوع نگاهش، برنامه‌ریزی‌اش در آنجایی که به مجموع روابط بین‌الملل و اقتصاد و تجارت بین‌الملل برمی‌گردد، اصولا با این چیزی که حاکم است، نه‌تنها در رقابت است، بلکه طرح خودش را هم دارد. چین موضوعی که شدید پیگیری می‌کرد این بود که برای دلار به‌عنوان تنها ارز مهم مبنا برای معاملات جهانی جانشین بگذارد. البته الان کمرنگ‌تر شده است اما اصل قضیه هست و دنبالش می‌کنند. اینکه کمتر شده به دلیل آن ملاحظه‌کاری‌ها و محافظه‌کاری‌های شدید چینی‌ها است. بالاخره موجب عصبانیت آمریکایی‌ها نشود. به هر حال نکته در مورد این تمدن- دولت این نیست که می‌خواهد قطب جدیدی با ابعاد قطب‌های دیگر روی صحنه بیاورد، اصلا می‌خواهد چیز دیگری را حاکم کند. آنچه که موجب نگرانی است، بیش از اینکه رشد چین به‌عنوان یک قدرت سیاسی نظامی امنیتی جدید باشد، این است که همه چیز را می‌خواهد طور دیگری کند. این که می‌خواهد تغییر ایجاد کند، ناشی از همان میراث تمدنی است که چین دارد. اینکه چه ارتباطی بین این میراث تمدنی و طرحی که می‌خواهد بدهد وجود دارد، موضوع خیلی مفصلی است.

با توجه به تحولات منطقه و اتفاقات در حال وقوع و کشورهای عربی علی‌رغم طوفان‌الاقصی، شاهد هستیم صدای پایه عادی‌سازی روابط اسرائیل و عربستان به گوش می‌رسد. بحث بنده این است که کشورهای عربی یا بن‌سلمان به نتیجه دیگری رسیدند. من از زبان فیصل شنیدم که اشاره می‌کرد عربستان در کنار روابط با آمریکا و بعد امنیتی و نظامی و اقتصادی آن می‌تواند با کشورهای دیگری همچون چین هم رابطه داشته باشد. این توازنی که کشورهای دیگری همچون کشورهای عربی حوزه خلیج فارس اخیرا در روابط‌شان با آمریکا و کشورهای حوزه شرقی مثل چین و روسیه برقرار می‌کنند چیست؟ یا اینکه اخیرا خبر می‌رسد پادشاه بحرین در سفر اخیرش به روسیه تقاضای میانجی‌گری روسیه میان روابط ایران و بحرین را داشته است. اینکه روسیه می‌خواهد نقش میانجی‌گری در منطقه داشته باشد و زمانی این نقش را در نظم آمریکایی نداشت و کشورهای عربی تمام تخم‌مرغ‌های خودشان را در سبد آمریکا می‌گذاشتند؛ الان می‌بینیم که چین به لحاظ اقتصادی کار خودش را می‌کند. چین هم با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، ایران و حتی با اسرائیل روابط خود را مستحکم‌تر می‌کند. وجود اینجور نظم یا فضای آرام در منطقه به نفع چین است. چین بازیگر مسئولیت‌پذیری است و اتفاقا بحث‌های حقوق بشری را هم جدی می‌گرد. آیا این نگاه کشورهای عربی ناشی از فهم و درک آنها مبنی بر شکل‌گیری این دولت‌های تمدنی و قطب‌های جدید است که به سمت توازن حرکت می‌کنند یا علت دیگری دارد و ما در بعد بین‌المللی و شرایط روابط بین‌الملل باید به آن نگاه کنیم؟

این دو قدرت یعنی چین و روسیه، به اعتباری دو تا معنی دارند. یکی به‌عنوان یک قدرت بزرگ سیاسی نظامی است و در چهارچوب یک قطب سیاسی نظامی و حتی در مورد چین اقتصادی، صنعتی و تجاری عمل می‌کند. اینکه اینها مساله استفاده‌ای از برگ چین برای فشار به آمریکایی‌ها است؛ در گذشته آمریکا توهین می‌کرد که اینها گاو شیرده هستند و هر وقت شیرشان تمام شد سرشان را می‌بریم. دیگر آمریکایی‌ها نمی‌توانند این کار را انجام دهند. حتی اگر ترامپ هم دوباره بیاید نمی‌تواند این حرف را بزند؛ چرا؟ عربستان که عوض نشده است. علت اینکه نمی‌تواند این است که یک قدرت بزرگ مثل چین وجود دارد که اگر قرار باشد آمریکایی‌ها یک اندازه‌ای فشار بیاورند و تهدید و توهین کنند، به آن متوسل می‌شوند. درواقع چین به‌عنوان یک قدرت، این امکان را به عربستان می‌دهد که با برگ او بازی کند و از آمریکایی‌ها امتیاز بگیرد و از زیاده‌خواهی آنها جلوگیری کند. در اینجا چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی، صنعتی، تجاری، سیاسی و نظامی است؛ چنانکه روسیه هم به همین عنوان است. به‌عنوان یک قدرت نظامی امنیتی و بین‌المللی برای بحرین مهم است که از او استفاده کند و رابطه‌اش را با ایران تجدید کند. این بحث تمدن- دولت به مسائل دیگری ناظر است. البته آن دارای نتایج سیاسی است. یعنی با توجه به خصوصیت تمدن- دولت است که کشوری مانند چین می‌تواند این نقش سیاسی را بازی کند؟ ولی عملا در حال حاضر آنجا که عربستان از برگ چین برای فشار به آمریکایی‌ها استفاده می‌کند، دیگر در اینجا چین به‌عنوان یک قدرت سیاسی، اقتصادی، تجاری مطرح است نه به‌عنوان یک واقعیت تمدن- دولتی که مورد بحث است. آن ویژگی تمدن- دولتی است که به چین امکان می‌دهد یک بازیگر مهم سیاسی باشد؛ ولی به معنی این نیست که در همه مقاطعی که چین یا روسیه عمل می‌کنند، از ویژگی تمدن- دولتی خودشان استفاده می‌کنند. آن پشتوانه است. به‌عنوان یک واقعیت سیاسی در صحنه حضور دارند ولی اصل موضوع که چرا چین در حال حاضر تمدن- دولت است و در گذشته نبوده، بحث مفصلی است که در فرصت دیگری عرض می‌کنم.